



شخصیتی که اولین مکتب شغنان بنامش مسما گشت میرزا رحمت فرزند خواجه میرزا محمد اسماعیل بدخشانی است .



تهیه و تدوین: دکتر نور علی دوست

۲۹ قوس ۱۳۹۰

نخستین دانشکده شغنان در سال (۱۳۱۷) ش. مطابق سال (۱۹۳۸) م. در جوار قلعه تاریخی بهر پنجه قریه بهشار مرکز این ولسوالی تأسیس و به اسم رحمت که در علوم متداول زمان خود مخصوصاً در صنعت سرایش شعر کم نظیر بود؛ مسما گشت. مردم شغنان ازین مرکز تعلیمی و تربیوی فیض زیادی برده، شخصیت های علمی و فرهنگی قابل قدری را به جامعه تقدیم نموده اند. متأسفانه تا حال در مورد شخصیت برارنده و شامخ علمی و ادبی و معرفی آثار این بزرگوار که بخش اعظمی آنها متأسفانه ناپدید و محدودی در دسترس اند، تحقیقات در خور شأن آن صورت نپذیرفته است. لذا لازم دانستم شرح حال و مقام ادبی این فرزانه بزرگوار را در حد توان بیان و از همه فرهیخته گان عزیز تمنا دارم به دوام تکمیل و غنا مندی این معرفی نامه مدد لازمی برسانند.

قبل از همه میخواهم ابراز خشنودی کاملم را از تصمیم انتخاب مناسب نیاکان خرد پرور و گوهر شناس شغنان که بادرک قدر و منزلت چنین شخصیت بزرگوار نام با مسمای آنرا برای نخستین مرکز تعلیمی و تربیوی فرزندان شان پیشنهاد و پذیرا گردیده اند، بیان نمایم و علاوه بر این نکته را نیز قابل ذکر میدانم که جای دارد مردم ما با گذاشتن نام فرزانه گان علمی و ادبی این سرزمین که خوشبختانه کم هم نیستند، بر مکاتب و مراکز علمی و فرهنگی شان بمنظور جاودانه نگهداشتن نام و یادبود مفاخر و اساتید علمی این منطقه که عرف ارزشمند و همگانیست در تفاهم کامل اهل خبره و عموم اهالی، زنده و جاودانه نگهدارند.

رحمت فرزند خواجه میر محمد اسماعیل ورسجی بدخشانی در سال ۱۲۰۱ قمری در گذر چنارک شهر فیض آباد متولد شده تا سنین جوانی در نزد پدرش که مرد فاضل و دانشمند محیط خود بود، تعلیمات اولیه آنزمان را فرا گرفت و از سن پانزده سالگی همچون دیگر همدیارانش که فطرتاً شاعر مشرب، ادب پرور و علم دوست اند بیشتر متمایل به خواندن آثار شعرای بزرگ آنزمان شده و به سرودن شعر گرایش پیدا مینماید. موصوف تا سن بیست و چهار سالگی در مدارس مهم شهر فیض آباد نزد علمای برجسته علوم متداوله را آموخته با مشوره و ثوابدید والدین غرض انجام تحصیلات عالی برای ارتقای سطح علم و دانشش عازم هندوستان میشود. باید گفت که کشور هندوستان در آنزمان هم دارای مراکز مهم تعلیمات علمی بوده اکثر علم دوستان بمنظور آموزش و ارتقای سطح سویه تعلیمات علمی آنزمان به این سرزمین سفر مینمودند. رحمت بدخشی با گذشت ده سال، دوره تحصیلات علمی خود را با مؤفقت تام به پایه اکمال رسانیده در سال ۱۲۳۵ قمری از هندوستان به شهر کابل بازگشت و مدت دو سال درین شهر استقامت میگزیند. موصوف طی دو سال اقامتش درین شهر اشعار خود را در چهار دیوان ترتیب و تنظیم مینماید. و سرانجام در سال ۱۲۳۷ قمری قصد سفر از شهر کابل به به زادگاهش شهر فیض آباد را مینماید.

رحمتا در یک هزار و دوصد و سی و هفت پای این غربت زده سوی بدخشان می کشد

ظاهراً رحمت بدخشی مسیر حرکت سفرش را از طریق پنجشیر با پیمودن کوتل انجمن به کران و منجان و جرم و بهارک و سرانجام به شهر فیض آباد برنامه ریزی نموده باشد، چنانچه در امتداد سفر این مسیر در منطقه رخه پنجشیر به توسط سربازان میر محمد مراد بیک حاکم از بیک تبار قطغن به خاطر بدخشانی بودنش گرفتار و به نزد حاکم مذکور که درین وقت در شهر اندراب (یکی از شهرستان های موجود ولایت بغلان) قرارگاه داشته، برده میشود. میر محمد مراد بیک که از مردم بدخشان خاصاً سرکرده ها، علما و شخصیت های بانفوذ آن دل خوشی نداشت و حکم نابودی، فرار از وطن و ضبط دارائی های شانرا بعد از فتح این سرزمین بنا به سرکشی این مردم در برابر حاکمیت جابرانه آن صادر نموده بود، حین رویا روئی با شخصیت مؤدب، عالم و فاضلی چون رحمت بدخشی تسلیم بزرگواری آن گردیده او را به حیث دبیر حضور خود تعیین مینماید. موصوف در دوران ماموریتش تا حدی که مقدورش بوده به همدیاران بدخشانی خود که پیوسته تحت انواع شکنجه و برخورد ظالمانه قرار میگرفتند مساعدت رسانیده و از وضعیت و برخورد ظالمانه امیر نسبت به رعایایش رنج میبرده است.

میرزا رحمت طی اقامت و ماموریتش در اندراب دیوان پنجم خود را نیز به اتمام میرساند چنانچه خود مینویسد:

به کابل چار دیوان گفته بودم قبل ازین رحمت کنون دیوان پنجم را کنم در اندراب آخر

اما در حقیقت پنج دیوان شعری تنظیم یافته رحمت بدخشی متأسفانه لادرک اند و از جمله این دیوان ها صرف یک دفتر گلچین از اشعار مختلف آن توأم با تعدادی از اشعار متفرقه از نزد دوستان رحمت بدست آمده است. ظرافت کلام و عظمت صنعت شعری میرزا رحمت بدخشی حتا امیر عبدالرحمان خان پادشاه وقت افغانستان را مرغوب خود ساخته به فرمان آن در سال ۱۳۱۲ قمری اشعار بدست آمده در مطبعه سنگی ماشین خانه شهر کابل توسط میرزا محمد یعقوب مخلص ردیف بندی و تصحیح شده و به وسیلهء میرزا شیر محمد خوشنویس، بازنگاری و باکوشش و اهتمام گل محمد خان محمدزایی تحت عنوان دیوان رحمت بدخشی با (۱۱۴) صفحه به چاپ میرسد. صنعت بدیع، ظرافت و محتوی اشعار رحمت بدخشی مبین مقام شامخ این مرد بزرگوار و گنجینه پرافتخار دنیای شعر و ادب است.

تاریخ دقیق وفات میرزا رحمت روشن نیست و درین موارد بیشتر محققین حدود میان سالهای ۱۲۴۰ و ۱۲۴۶ قمری زیاد و یا کمتر ازین سنوات، رحلت این مردفاضل را معرفی میدارند. آرامگاه آن در دامنه تپه ی در جوار شهر فیض آباد قرار دارد و این تپه بنام این شخصیت بزرگوار و صوفی مشرب (تپه خواجه سبز پوش) یاد میشود.

در ذیل نمونه هائی از صنعت بدیعی و کلام سحر انگیز اشعار آنرا از اثر بیزوال شاعربدالله بدخشی (ارمغان بدخشان) که در سن بیست سالگی آنرا تألیف نموده و موصوف نیز در دوران ۳۶ سال زندگی کوتاه و پر افتخارش در آسمان علم وادب، جوانمردی و عدالت خواهی درخشیده و در راه معرفی فرهنگ و آرمانهای مردم خود کار های ارزنده را انجام داده است برگزیده و معرفی میداریم: (۱)

غزلیکه در ادای آن لب به لب نمیرسد:

ای داغدار وادی عشق تو لاله ها	صحرا نورد وادی شوقت غزاله ها
زاهد چو دید خال سیاه تو را ز دور	از دست داد طاعت هشتاد ساله ها
گاهی ز روی نازتونشیدی ای نگار	هر چند دل زسینه کشید آه و ناله ها
یک ره گشای دیده خدا را نگاه کن	از دوریت روان شده اشکی چوژاله ها
اسرارحسن گل ز هزاران حزین شنو	یعنی جزاو نخوانده کسی این رسال ها

غزلیکه هر خط آن شش بحر است :

چند خورم خون دل از سر شب تا سحر بیرخت ای بیوفا
چند فشانم سرشک در غمت ای سیم بر رحم کن ای دلربا
نیست کسی محرم در شب هجران تو غیر سرشک دو چشم
چشمه چشم کنون گشته ز خون جگر لطف بحالم نما

رخش ستم تا بکی گرم تکاپو کنی ای شه ابرو کمان
بسمل خود را ببین خسته تیر نظر کشته تیغ جفا

غزلی که هر خط آن هشت بحر است:

منم ز عشقت بسان وامق برنگ مجنون به دهر رسوا
تو در نکویی به ملک خوبی بعشوه لیلا بغمزه عذرا
تو از ملامت بصد لطافت بملک خوبی چو پادشاهی
کرشمه سرکن که تا رهائی زچنگ یوسف دل زلیخا
ستم شعارا اگر به جورم به خنجر کین جدا کنی سر
به سقف گردون کله رسانم ز فخر مه را در آرم از پا
مرا چوزاهد به کعبه خواهی ز دیرم این دم که دل زدستم
بروده شاهد به نغمه مطرب قیام ساقی سجود مینا

از صنایع ادبیه رحمت :

این غزل به ترتیبی خوانده میشود که هر سه کلمات مصرع دوم با رعایت ترتیب خود به اول
مصرع کوتاه اضافه میشوند تا وزن هردو مصرع برابر آید.

مثال:

توان وقوت و پروا، ربود چون نکم
فغان و ناله و غوغای من بود پی او
۱ فغان و ۲ ناله و ۳ غوغا
۱ صبا ۲ هردم و ۳ شبها

اکنون این غزل را با شیوه بالا مطالعه بفرمائید :

۱ توان ۲ قوت ۳ پروا	زمن ربود خط و خال وزلف آن برنا
۱ فغان ۲ ناله ۳ غوغا	ربود چون نکم
۱ صبا ۲ هردم ۳ شبها	ی من پی او
۱ دو چشم ۲ کاکل ۳ سیما	بیاد من آید
۱ غزال ۲ سنبل ۳ بیضا	ی او بود پی او
۱ فقیر ۲ عاجز و ۳ رسوا	چه گویمش که منم
۱ چو قیس ۲ وامق و ۳ سودا	مگو که من شده ام
که هست لیلی من رشک حسن صد عذرا	ی زان شدم رحمت

نمونه دیگر :

ز دیده خواب و ز دل صبر و ز بدن ارمان
نمانده هوش به سر دل به کف به پای توان
به باغ نرگس و شهلا و لاله و ریحان

ر بود قد و جمال و خرامت ای جانان
ز خواب و صبروزارمان مان چه گویمت که مرا
ز چشم و زلف و زلزل تو می کشد خجالت

ذو قافیتین (دو قافیه) در ردیف الف:

از جنونم شده این سلسله بر پا بر پا
نیست چون چشم بتان نرگس شهلا شهلا
در صدف قطره صفت رو به مواسا آسا
رفت قارون و از و ماند به دنیا دنیا
نیست صیاد مرا طایر پروا پروا
کرده موجود ترا قادر یکتا یکتا

نیم از عشق مجازی من رسوارسوا
نرگستان جهان را من محزون دیدم
صبرکن گوشه گزین تا درنایاب شوی
بر حاتم ز جهان توشه عقبا از جود
مرغ آزاد مرا دام فلک پای نه بست
بی نظیری تو چو عنقا ز کمال ای رحمت

قافیتین تجنیس (هم جنس بودن)

بنوش باده بنه ذهن برکباب کتاب
کشای دیده که شد عالم تراب برآب
نشد به کشتتم از چشم مست خواب جواب

بسوی می‌کده در عالم شباب شتاب
ز هجر بسکه سرشکم چو ابر نیسان ریخت
چه طالع است که بر دشنه نگاه ز لطف

ذو قافیتین (دو قافیه) در ردیف ب :

هست از عشق جهانسوز تو در مهتاب تب
چشم بقراط (۲) تو خواهد داد بر اصحاب حب

گر به یادت می برآرد ناله شیخ شاب شب
از شکر خند لب وز سنبل خط جان من

غزل با قافیه دو معنی یا ذو قافیتین:

در چمن هاروت دیده دیده ماروت روت
رخ نما تا بو کنم از رخنه تابوت بوت
زنت افزا باد از سرو قد دلجوت جوت
پیشتر دل میبرد از خنجر ابروت روت

ای خیال لعل شیرین تو بر یاقوت قوت
در وفاتم گر وفاتم شد چه باک ای نازنین
چار باغ عمرت از آسیب دوران دور باد
تا نظر بر عارضت افگند رحمت دید و گفت

غزل ذو قافیتین در ردیف ر:

از کمال کفر من روئید از زنار نار
می نداری جز ستم ای دلبر مکار کار
تا بروز حشر ماند عندلیب زار زار

تا کشود آن سیمتن از کاکل تا تار تار
از خدنگ ناز کردی سینه صد چاک چاک
گر نمائی در چمن یک بار ای گلروی روی

غزل لف و نشر مرتب (پیچیده و گشودن) :

فتاد در همه دلها شکست و بست و کشاد
به قتل عاشق شیدا شکست و بست و کشاد
مرا ز فرقت جانان شکست و بست و کشاد

چویار زلف سمنسا شکست و بست و کشاد
کلاه و تیغ جفا و نقاب آن شه حسن
صراحی دل و طومار ذوق و چشمه چشم

ببین که هست چو نیکو شکست و بست و کشاد
مرا ز دوری از آن رو شکست و بست و کشاد
به کشتم چو رسید او شکست و بست و کشاد

به زلف و کاکل و بند قبای او ای دل
ز جاج خاطر و طومار طبع و دجله اشک
کلاه و دشنة بیداد و برقع از سر ناز

به قتل عاشق شیدا شکست و بست و کشاد
مرا ز فرقت جانان شکست و بست و کشاد
کشیده باره چوبا ما شکست و بست و کشاد

کلاه تیغ جفا و نقاب آن شه حسن
صراحی دل و طومار ذوق و چشمه چشم
دل رقیب و زبان حسود و خاطر ما

غزلیکه در باب دیده سروده شده است :

گر دیده دیده ام نه چنین دیده دیده ام
گردید هم به دیده دز دیده دیده ام
لیک همچو دیده تونه من دیده دیده ام
چون دیده تو دیده کجا دیده دیده ام
کم دیده ام چو دیده تو نور دیده ام

ای نور دیده دیده تو دیده دیده ام
کی دیده سویی دیده تو دیده وا کند
هر دیده ، دیده دیده در ایام دیده ء
گر دیده ام در عالم و هر دیده دیده ام
رحمت بدیده دیده هر دیده دیدو گفت

ویا تکرار چین در این غزل:

شد چین به چین خرمن زلف تو خوشه چین
ما چین چین چین دو زلف تو شد ز چین
چین در چین به چین بود هر دم چو مشک چین
گل چین حسن چین دوزلف تو شد ز چین

ای مه ببین فگندی توتا زلف چین به چین
چین چین نمودی تا ر سر ناز چین زلف
آهوی چین به چین ز غم چین زلف تو
افگنده به چهره تو چین چین دو چین زلف

غزلیکه در خواندن آن لب به لب نمیرسد :

صحرانورد آهوی شوخت غزاله ها
از دست داد طاعت هشتاد ساله ها
هر چند دل ز سینه کشیده آه و ناله ها
از دوریت روان شده اشکم چو ژاله ها
یعنی جز او خوانده کسی این رساله ها

ای داغدار وادی عشق تولاله ها
زاهد چو دید خال سیاه تو را ز دور
گاهی ز روی ناز تو نشنیدی ای نگار
یکره گشای دیده خدا را نگاه کن
اسرار حسن گل ز هزاران حزین شنو

اشعاری که در تمام کلمات آن از حروف نکته دار استفاده شده است :

زینت بخش زیب جشن ببین	ز شفقت شبی به جشن نشین
ز چنین جشن فیض جنت چین	خیزبخ بخ زتخت زینت بخش
بت چین تیغ تیز چین بجبین	به شفقت ببین نبین بغضب
نه شنفتی شبی ز ظن و یقین	ز شب تیز و نبض جنبش تن

اشعاری که با حروف بدون نکته سروده شده اند :

دلم در دام وصل او هوا دار	مرا دارد اگر آواره دلدار
همه دم گو دلا در دور دوار	که دارد آه درد آلود در دل
مرا گردد حصار وصل دلدار	دلارامم اگر گردد مرا رام
مرا سرسار سودا در همه کار	سواد طرة دلدار دارد
اگر کامم دهد در وصل دلدار	دو عالم گردد دردم مرا رام
سرم گر دررة دلدار در دار	دلم آلوده در درد دل آرام

همه دم در دلم دارد مرا کام	دلم دارد هوس وصل لارام
در عالم طالع ما دارد اکرام	مرا آواره دارد طره حور
سحرگه کس گمارد سهم درسام	مرا در دل دو صد آهی که هر آه
دلم آورد کم کم طره در دام	در اول کاسه می لعل او داد

در آه و الم وصل همه کرده حرامم	در دهر اگر همدم دلدار مدامم
دادم همه را در ره دلدار کرامم	در دهر مرا داد ملك ملك دو عالم
دلدادم و دلدار کرم کرد مرامم	دلدار مرا در الم و درد در آورد
کحل کرمم داد مسا دار سلامم	در دهر صدا کرد مرا اکمل الهام
لعل و گهر دهر همه اصل کلامم	در عکس مه و مهر کرا کار در عالم

غزلی که بدون قطع کلام از آغاز کلمه اول تا پایان آن بطور مسلسل خوانده میشود :

خونم از ناز بریزی و از آن است که تو	خون ز چشم من دل خسته روان است که تو
ورنه میمیرم ازین غم غرض آنست که تو	نشوی همدم اغیار من ای زهره جبین
آفت حسن ازین نکته عیان است که تو	نور چشم منی و دور ز تو چشم بدان
پاک بادا دل من س به فغان است که تو	همچو گل پاکی و دامانت از آرایش غیر
ورنه گستاخ شود، باغ جنانست که تو	در تکلم نشوی همدم هر بوالهوسی

من ازین رشک دهم جان و همانست که تو
خون دل زین سبب از دیده چکان است که تو
این سخن ها همه پیوسته بر آنست که تو
تا بگویند که دلدار چسان است که تو

همچو سوسن به زبان ها سخن آغاز کند
خنده ها بر من محزون کنی بر رگم رقیب
خسرو حسنی و زبینه اطوار تو نیست
آشنای من و دل داده رحمت باشی

اشعار تجاهل عارفانه :

ناوک بیداد یا مژگان بی پرواست این
یا طلسم عاشقان یا نور چشم ماست این
موجه بحر سخاوت یا ید بیضاست این

خنجر الماس یا پیکان یا نوک سنان
نقطه نون است یا میم است یا خال سیاه
شاخ مرجان یا شعاع شمس یا دست کلیم

این لب لعل است یا یاقوت یا درج گهر
این قد دلجوست یا شاخ گل صد برگ تر
چشم فتانست این یا نرگس بیداد گر
ابروی یار است این یا قوس استاد قدر

یارب این روی است یا شمس است یا قرص قمر
سرو آزاد است یا شمشاد و یا طوبی خلد
رهزن دین است یا جادو یا مشکین غزال
این سر چشم است یا ماه است یا تیغ قضا

شب یلداست این یا مشک یا موی
نهال طوبی است یا قد دلجوی
قرح باشد ویا شمشیر ابرو

فروغ روزیا شمس است یا روی
سهی سرویست یا شمع تجلی
هلال عید یا محراب پاکان

اشعار با ترتیب دادن اسم و فعل و صفت یکی پی دیگر:

باشد شب و روزای صنما خوی توهرپنج
دل باخته قامت دلجوی توهرپنج
بی قدر به پیش لب نیکوی توهرپنج
باشند شب و روز دعا گوی توهرپنج
خجلت زده ی لعل سخنگوی توهرپنج
هستند به تعظیم دو ابرو توهرپنج

ظلم و ستم و جور جفا قهر به عاشق
سرو و الف و طوبی و شمشاد و صنوبر
تنگ عسل و شربت و نقل و شکر و قند
اهل یمن و روم وری و بصره و بغداد
یاقوت و عقیق و درو لعل و گل و گلشن
گردون و هلال و قرح و رحمت و محراب

شعر با سؤال و جواب:

گفت بر خورشید هم مفرگن نظر گفتم به چشم
گفت خاک راه ما خود را شمر گفتم به چشم
گفتم در عشقم کنون بگذر ز سر گفتم به چشم
گفت پس خون گریه کن ای بی خبر گفتم به چشم

گفت سوی گل مبین آن سیمبر گفتم به چشم
گفت کللیت رسد بر عرش گفتم چون کنم
گفت مهرم را کجا جا داده پی گفتم به جان
گفت محزونی چرا گفتم که از یاد رخت

گفت خالم چیست؟ گفتم من سویدای دل است
گفت میکن گریه برخاک درم گفتم مدام
گفت رحمت جای من داری کجا گفتم به دل

تکرار احسن:

گر به تویکدمی شوم چهره به چهره رو برو
من به امید دیدنت همچو گدا میروم
میروم از دو چشم من خون دل از جدائیت
دل به کمند زلف تو هست اسیر ای صنم
مست بر غم من بتا همره غیر میروی
و چه شبی رسد که من مست وصال تو شوم
هست به دفتر ازل ذکر غم تو رحمتا

قبیح و ملیح :

من ترا کرده ام ای حور و ش مه لقا
خفته بودی تو من میزدم ای شوخ ز شوق
تا در آمد ز تو صد ناله و فریاد کشید
گاه انداختم و گاه کشیدم از شوق
تا بدادی و شکستی ز چه رو ای شه من
هر قدر سخت زدم دیده بمن خندیدی
درد اگر کرد ترا گوی که تا زود کشم

غزل که به (است این) ختم شده است :

نه خط بگرد لب لعل روح پرورش است این
نه خط سبز به رخساره منورش است این
ز صبح وصف بنا گوش یار را چو بجستم
خط از ببینی به اطراف روی چون مه دلبر

گفت نی نی نقطه نور بصر گفتم به چشم
گفت با مژگان بروب این خاک در گفتم به چشم
گفت نی نی به از این بر گو دگر گفتم به چشم

شرح غمت بیان کنم نکته به نکته مو به مو
خطه به خطه، ده بده، شهر به شهر کو به کو
بحر به بحریم به یم نهر به نهر جو به جو
حلقه حلقه خم به خم پیچ به پیچ مو به مو
دوش به دوش کف به کف پنجه به پنجه دویه دو
سینه به سینه لب به لب چشم به چشم رو به رو
سطر به سطر خط به خط حرف به حرف توبه تو

صد دعا از دل مجروح به هر صبح و مسا
بو سه برهر دو کف پای نگارین شما
هر که حمام رود گنبدش آید به صدا
نفس از بیم و هراس تو من بی سر و پا
از پی کشتن من در بر رو زلف دو تا
سنگ از جور تو بر سینه غمیده بتا
سرمه در چشم خمارین تو ای تنگ قبا

دمیده سبزه جنت بدور کوثرش است این
زبوسه و اچه فتاده است سایه بر سرش است این
به بدر خنده زد و گفت کی برابرش است این
مخور فریب تو ای رحمتا که جوهرش است این

غزل

به نی هم ناله ام، شب تا سحر ای یار از دستت
به سان شمع دارم دیده خونبار از دستت
بانداز نگاهی بردهء دین و دل از دستم
برهمن زاده می بندم کنون زنار از دستت

رساندی تا بزلف تابدار انگشت رنگین را
ز شب تا صبح می پیچم بخود چون مار از دستت
بمرآت ارزنم پهلو ز حیرانی مکن عییم
بود آئینه غرق حیرت دیدار از دستت
مکش خنجر پی قتل نگارا ای سرت گرم
بخاک و خون چوبسمل می طیم دلدار از دستت
بگفتا رحمت محزون دلریش ای کمان ابرو
بحمدالله که خوردم ناوک خونخوار از دستت

اینها بودند پارچه های مختصری از نمونه های صنعت بدایع اشعار میرزا رحمت بدخشی که بطور نمونه بیان گردیدند و این بزرگمرد دنیای شعر و ادب از تمام انواع صنعت بدایع شعری در سرایش اشعار بینظیر خود بهره برده و درین نوشتار به همه نمونه های آنها رسیده گی لازم نشده صرفاً با این نظر ادای دین نموده قابل تذکر میدانم که **رحمت حقا که سلطان صنعت جهان شعر و ادب است.**

روحش شاد باد

نورعلی دوست
مونتریال کانادا

مؤخذات :

۱ - ارمغان بدخشان، صفحه ۹۱ سال تشر ۱۳۶۷ اثر شاه عبدالله بدخشی

۲ - بقراط : منسوب است به بقراط پزشک معروف